

بین بندهی خود را به چه ناز و کرشمه‌ای کشانده است

شماره پرسش: ۲۳۲۶۹

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۲ ۰۱:۳۹:۰۳

متن پرسش

خدایا کفر نمی گویم، پریشانم، چه می خواهی تو از جانم؟! مرا بی آنکه خود خواهم اسیر زندگی کردی. خداوندا! اگر روزی ز عرش خود به زیر آیی، لباس فقر پوشی، غرورت را برای تکه نانی، به زیر پای نامردان بیاندازی و شب آهسته و خسته تهی دست و زبان بسته به سوی خانه باز آیی، زمین و آسمان را کفر می گویی، نمی گویی؟! خداوندا! اگر در روز گرما خیز تابستان، تنت بر سایه ی دیوار بگشایی، لب ت بر کاسه ی مسی قیر اندود بگذاری و قدری آن طرفتر عمارتهای مرمرین بینی و اعصاب ت برای سکه ای این سو و آن سو در روان باشد زمین و آسمان را کفر می گویی، نمی گویی؟! خداوندا! اگر روزی بشر گردی ز حال بندگانت با خبر گردی پشیمان می شوی از قصه خلقت، از این بودن، از این بدعت. خداوندا تو مسئولی. خداوندا تو می دانی که انسان بودن و ماندن در این دنیا چه دشوار است، چه رنجی می کشد آن کس که انسان است و از احساس سرشار است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به این فکر کن که: «دوست دارد یار، این آسفتگی». حداقلش آن است که شما را این چنین «بلبل زبان» کرده است. شک ندارم که وقتی شعر شما را شنید، بر روی عرش خود بی ترس و لرز و خندان از شاهکار خود در مقابل ملائکه به شگفت آمد که بندهی خود را به چه ناز و کرشمه‌ای کشانده است و به خود خواهد گفت: «که کس، آهوی وحشی را از این خوش تر نمی گیرد»، به نظر شما این را می گوید یا نمی گوید؟ موفق باشید